جوابیه

پاسخی به مقاله «تبارشناسی دیدگاه‌های همایون کاتوزیان درباره تاریخ ایران»

محمدعلی همایون‌کاتوزیان

من اگر خواسته باشم جزءبه‌جزء، نشان دهم که «نقد» نویسندگان محترم، نظریات بنده را محدودش می‌کند و چه‌بسا‌هایی که به من می‌زنند و نسبت‌هایی که می‌دهند ناروا‌ست ناگزیر باید یک کتاب دیگر بنویسم و آنچه در آیه کتاب‌ها و مقالات خود آورده‌ام به اختصار در برابر ادعاها و نسبت‌های آنان قرار دهم این کاری است نه ممکن و نه مفید. اما در این مختصر باید از یک حایی آغاز کرد همه کوشش نویسندگان محترم این است که «ثابت کنند» آنچه درباره وجود گوناگون تاریخ و جامعه ایران نوشته‌ام تحت‌تاثیر و مبتنی بر شرق‌شناسی، است. شاید بی‌مورد نباشد که بگویم همه مدارک علمی من در اقتصاد است و ۱۸ سال به شیوه تعاموفت در دانشگاه اقتصاد درس داده‌ام. آن هم اقتصادی که در آن چیزی درباره «شرق» و ایران نبود. من نه شرق‌شناسی خوانده‌ام نه ایران‌شناسی و آنچه از تاریخ ایران و تاریخ ادبیات ایران و اروپا می‌دانم پیش خود آموخته‌ام «شرق‌شناسی» به معنای اورینتالیسم صفت بدنامی است. اما اگر جسارت نباشد، مضحک این است که نویسندگان محترم، هگل و لندرس و قیصری و چند نفر دیگر (ازبین‌دست «امستنژر» خوانده‌اند ظاهرا به این دلیل که حتی نام یک «مستنژر» یا «شرق‌شناس» را نمی‌دانند. بنده اینکه تحت‌تاثیر هرچه خوانده‌ام و تجربه و مشاهده کرده‌ام بوده‌ام و هنوز هم هستم. اما نکرار این نسبت که من از «مدرنیته اروپامحور سلبی» متاثر بوده‌ام، معنای درست آن هرچه باشد، حرفی کاملا ناروا‌ست.

بدلیل همین برچسب «شرق‌شناسی» است که در جایی که من تاکیدم بر قیاس شرق و جامعه اروپا با تاریخ و جامعه ایران است نویسندگان محترم موضوع را معطوف به «شرق و غرب» می‌کنند در حالی که من اگر در این‌باره حرفی زده باشم‌فقط در نقد و انتقاد از نظریه «دمپوتیسم» شرقی است که ایران، بر مبنای عقل مشهور، «استبداد شرقی» می‌خوانند. کار جالب این است که در ارتباط با همین مقوله غرب و غرب ماخذ اصلی خود را که کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید (ترجمه لطفعلی خنجی) است پنهان می‌کنند. حرف اول و آخر نویسندگان محترم این است که من نظریه دمپوتیسم شرقی را به تاریخ و جامعه ایران تحمیل کرده‌ام اما در این میان کوچک‌ترین حرفی درباره آنچه از ایران و ادبیات فارسی نقل کرده‌ام یا به آن ارجاع داده‌ام نمی‌زنند. اولا بگویم که هیچ‌یک از نویسندگان نامداری که در قرون اخیر موضوع دمپوتیسم شرقی را مطرح کرده‌اند «استشرق» و «شرق‌شناس» نبودند: منتسکیو، آدام اسمیت، گیبون، جیمز مل، ریچارد جونز، هگل، مارکس، انگلس و شماری دیگر.

دوم اینکه بنده کل نظریه «دمپوتیسم شرقی» را در چند جا نقد کرده‌ام که بی‌اندازه جهشمول و فراوایت است و- مانند نقد نویسندگان محترم- غالبا از محتوای تاریخی و فرهنگی خالی‌است. آنها دقیقا همین چیزی را که من رد کرده‌ام به من نسبت می‌دهند. ازجمله در مورد خاص ایران گفته‌ام که برخلاف آن نظریه، دولت و ایران بر تیار به کنترل و توزیع آب بدید نیامد. اما آقایان با خلاف می‌گویند که من این نظریه را تایید کرده‌ام.

سوم اینکه چنان که در چند کتاب و مقاله شرح داده‌ام، دمپوتیسم در کل قرن ۱۸ و نیمه‌ها‌ی قرن ۱۹ به‌ویژه در برابر ادعاها و نسبت‌های اروپا که هزاران سال بلکه چهارقرن بیشتر دولم‌نیافت دو قرن در انگلستان، سه قرن در فرانسه، سه‌قرن‌ونیم در آلمان و اسپرانتوی اوریش و چهارقرن در روسیه علاوه بر آن (بازهم چنان که بنده در جستجا توضیح داده‌ام) دمپوتیسم یا استبداد بی‌تفاوت بسیار عمده و اساسی را داشت که در رژیم دمپوتیک قدرت یادشاه تا حدودی مفید و محدود بود و- فقط برای مثال- هیچ یادشاهی نمی‌توانست دستور دهد سر برسرش را ببرند یا کورش کنند. یا جان و مال وزیرش را بگیرند. حال آنکه در رژیم استبدادی قدرت دولت محدود به هیچ قانونی نبود بعدی بلکه یادشاه عقل کل و مال و ایمانی بعدی همه مردم از کوچک‌ترین روستایی تا پسر و برادر و صدراعظمش بود. فقط بعدیش یک مثال روحیّ فرمایید به اسپرانتوی ایرالیسم اروپایی و مفاهیم و آرای او ایران: که در کتاب‌شناسی نویسندگان محترم ذکر شده است. در آنجا که آقایان محترم می‌گویند من استبداد ایرانی را از «استبداد» (یعنی دمپوتیسم) اروپایی «خشن‌تر» نشان داده‌ام لاد اشاره ایشان به اینگونه مثل‌هاست. حال آنکه در اروپا در طی اعصار و قرون تا آنجا که قانون اجازه می‌داد خونریزی و خشونت (گاهی به شدت) روا داشت. اما چنان که گفتم فرقه به حدودی را و مستثنی و قانون محدود بود.

نویسندگان محترم در چند جا‌ها کردهاند که من گفته‌ام در ایران طبقات اجتماعی وجود نداشت. این درست آنچه من گفته‌ام و عین واقعیت اجتماعی است این است که این طبقات، خاصه طبقات بالا، در ایران کوتاهمدت بودند و ترکیبشان در طول دوره شرق و برخاطی اروپا و ایران بود به شکلی نمایندهٔ طبقات بالا بود و مشروعیت خود را از آن نمی‌گرفت بلکه از مشروعیت ایران بر مبنای اسطوره فرّ ایزدی بود که طبق آن پادشاه را خداوند برمی‌گزید و خداوند معزول می‌کرد و در نتیجه طبقات اجتماعی یا همان «رعایا» کوچک‌ترین حقوقی در برابر دولت نداشتند مگر حقوقی که دولت خود به صورت امتیاز به آنان می‌داد و هرگاه می‌خواست پس می‌گرفت. تفاوت در این بود که در اروپا دولت قانونمند بود و بین طبقات بالای اجتماع یادشاه دلت وی در ایران قدرت دولت به هیچ بست و نابود نمی‌شد و دفعتا در رأس یک دو قبل اجتماع قرار داشت و به همین دلیل یادشاه اجتماعی نداشت. در اروپا دولت از یادشاه اجتماعی‌اش مشروعیت خود را می‌گرفت و در ایران مشیت الهی. نتیجه این تفاوت، مشروعیت و جشنیتی در تاریخ اروپا و ایران بود که بنده به تفصیل در مقاله «مشروعیت و جشنیتی در تاریخ ایران» شرح داده‌ام (و این مقاله در کتاب‌شناسی آقایان محترم نیست ولی رایت لگلیسی آن هست).

حال که پیش‌تر گفته‌ام یک نظریه دمپوتیسم شرقی را در چند جا نقد کرده‌ام کوده‌ام پژوهش من درباره تاریخ و جامعه ایران است نه آنچنان که نویسندگان محترم در چند جا آنها کرده‌اند. شرق و غرب، و در این زمینه خودتان را و این جمله به فصل اول کتاب «استبداد و مدنیت» (ترجمه علیرضا طیب‌راد) رجوع کنید. عنوان پژوهش‌های علمی نظریه حکومت خودکامه» (که قرار است نویسندگان محترم آن را ترجمه باشند) ارجاع می‌دهم.

من کار را درست از ۵۱ سال پیش در ۲۰ سالگی در زمانی که کوچک‌ترین خبری از شرق‌شناسی یا نظریه دمپوتیسم شرقی نداشتم، آغاز کردم و در زمانی که محمدرضاشاه زمین‌دار ایران ایرانی را در انقلاب سفیدش برانداخت. من حرکت به‌سوم و ادعی می‌گفتم که این چگونه جامعه فئودالی است که «نظم و نماینده» آن را با فوق برمی‌خواند. البته دیگران خیلی خودشان را رخت کردند و گفتند که این کار را به دستور ارباب‌ان کرده‌اند. بدون اینکه توضیح بدهند که این در حین صورت آن کار بیان قدرت را به دست آورده است که در طرف چند سال «فئودالیسم» را نفیود کند. تفاوتی در این‌باره به خاطر من آورد که (باوجود انقلاب‌های اروپایی) انقلاب مشروطه به خاطر قانون و علیه استبداد صورت گرفت. یعنی برای استقرار حکومتی که بر خلاف استبداد و خودسری موضوع و مشروط به قانون باشد و این از ابسیاران نهضت مشروطه از لواط قرن نوزدهم با مشاهده سیستم‌های اروپایی کسف کرده که به عنوان مثال می‌توان در اثار ملکم‌خان با کتاب «یک کلمه» (یعنی قانون) مستند کرده‌اند. بلد. کار از اینجا آغاز شد و به قول خوان دا بدین جلیک که دیدی را پیموده‌ام: در انوای گلمن و رویاروبی با اقلیم و لعن و تسمخر دیگران که اکنون با استفاده و برجسب‌های دیگری نکرار می‌شود البته در کنار این مباحث رانی درآمد نقد و تاثیری که در قدرت دولت در برابر جامعه داشت را نیز کشف کردم که آقایان در ایرباره چیزی نگفته‌اند.

ادامه در صفحه ۹

بررسی انتقادی مبانی نظری و معرفتی دیدگاه‌های همایون کاتوزیان

تبارشناسی دیدگاه‌های همایون کاتوزیان درباره تاریخ ایران

ناصر صدقی* ، محمد بهرامی**

پژوهش حاضر معطوف به بررسی انتقادی مبانی نظری و معرفتی دیدگاه‌های همایون کاتوزیان درباره تاریخ و جامعه ایران است. رویکرد حاکم بر نظریات کاتوزیان متعلق به فضای مدرنیته اروپاست؛ فضایی که منجر به پدیدآمدن گفتمان شرق‌شناسی و اروپامحوری سلبی حاکمی بر آن شده است. کاتوزیان تحت‌تاثیر گفتمان مدرنیته و اصول حاکم بر ادبیات شرق‌شناسی، در برابر صفات جامعه (مشرقی) غرب و خصوصا اروپا، جامعه ایران را به لحاظ تاریخی، جامعه‌ای «راکد، غیرعقلانی و عقب‌مانده» که همواره گرفتار «حکومت استبدادی» یا «حکومت خودکامه ایرانی» بوده، نشان داده است. وی با برجسته کردن استبداد و بی‌قانونی در تاریخ ایران، غالب امور مربوط به جامعه و فرهنگ ایران در عرصه تاریخی را به عرصه سیاست و دولت تقلیل داده و سعی در تبیین عقب‌ماندگی جامعه ایران از منظر دولت‌محوری از نوع خودکامه و استبدادی دارد. وی به تبعیت از رویکرد تحلیلی و معرفتی حاکم در نظریه شیوه تولید آسیایی مارکس و استبداد شرقی مفروض برای چنین ساختاری و تحت‌تاثیر نظام معرفتی متعلق به مدرنیته، قایل به اصالت تردیدناپذیر تجربیات و جریان تاریخی جامعه اروپایی بوده و وقتی ساختارهایی چون نظام طبقاتی، فئودالیسم، سرمایه‌داری و بورژوازی از نوع اروپایی را در ایران مشاهده نمی‌کند در ظاهر مطالعات تطبیقی، اما از جایگاه اروپامحوری سلبی، عکس خصوصیات تاریخی مذکور را در زمینه توضیح و تبیین تاریخ ایران به کار می‌گیرد.

یکی از نمایندگان شاخص‌شده در عرصه پژوهش‌های نظری و جامعه‌شناختی درباره تاریخ ایران «محمدعلی همایون‌کاتوزیان» است که اظهارات و تحلیل‌های وی «مورد‌توجه گسترده و پژوهشگران تاریخ ایران قرار گرفته است. هرچند پژوهش‌های کاتوزیان درباره تاریخ ایران بیشتر متمرکز بر تاریخ تحولات عصر مشروطه و دوره پهلوی است، اما در مقدمه کتب و مقالات ایشان، بحثی نظری درباره جامعه و دولت در عرصه تاریخی ایران، در قالب نظریه‌ای موسوم به «دولت و جامعه استبدادی» که مشتمل بر ترهای چندین‌گانه است، مطرح شده که مطلق آن الگوی نظری برای شناخت جامعه و فراگیر از موقعیت و ویژگی‌های جامعه ایرانی در عرصه تاریخی به هدف فهم وضعیت کنونی و مسیر پیش‌روی آن ارایه شده است. مباحث مطرح در پژوهش حاضر بر اساس این مساله شکل گرفته است که تاریخ‌نگاری و نگاه کاتوزیان به تاریخ ایران مبتنی بر چه رویکرد‌های تحلیلی است و خاستگاه و نظام اندیشه‌ای وی در زمینه تحلیل ویژگی‌های تاریخی ایران از کجا نشات گرفته و دارای چه اصول و مشخصه‌هایی است؟ مدعای پژوهش حاضر این است که دیدگاه‌های کاتوزیان درباره تاریخ ایران در عین حال که یک نوع نلاش ارزشمند و قابل اعتنا جهت شناخت تاریخی و مفهومی برخی ویژگی‌های تاریخی جامعه ایران محسوب می‌شود اما دارای برخی مشکلات و معضلات معرفتی جدی است که منجر به ایجاد بدفهمی‌های خاص در زمینه شناخت تاریخ ایران می‌شود. دیدگاه‌های کاتوزیان به لحاظ نظری و مفهومی و عمومیا مبانی آن با اندک تفاوت‌ها و تغییراتی، متاثر از الگوی شیوه تولید آسیایی است و دیگر اینکه به جهت چنین عارضه‌ای اصول معرفتی حاکم در گفتمان شرق‌شناسی اروپامحور سایه سنگینی بر اندیشه‌های کاتوزیان داشته و در شکل‌دهی به نگرش و تحلیل‌های وی درباره تاریخ ایران نقش مستقیم دارد. اتخاذ رویکرد تحلیلی ساختارگرا و غفلت و بی‌اعتنایی به مبانی فرهنگی تحلیل تاریخ ایران از دیگر ویژگی‌های نظام اندیشه و تحلیل کاتوزیان در زمینه اروپامحوری در تاریخ ایران است. دولت‌محوری و برجسته‌ساختن نقش تعیین‌کننده دولت در تاریخ ایران آن هم در نقش دولت‌خودکامه، و دچار بحران مشروعیت و «گسست» و انقطاع از جامعه و تحلیل تاریخ ایران بر اساس الگوی تحلیلی «انقلاب بین دولت و ملت» از دیگر ویژگی‌های حاکم در تحلیل‌های کاتوزیان است. در نهایت، قایل‌بودن به «نقص‌دادگی» ذاتی ایران و اینکه ایران به لحاظ ذیرن‌ساختاری در عرصه تاریخی تولن و قابلیت‌های دست‌یافتن به پیشرفت و تحول از نوع تجربه اروپایی، متاثر از پیشتران مشخص‌هاش همان استبداد سیاسی و دولتی مبتنی بر قدرت نظامی و دیوانی شده بوده که همواره بر بخش‌های مختلف جامعه مسلط بوده و مهم‌ترین ویژگی‌های آن در سطح جامعه، انحصار مالکیت زمین به دولت و فقدان حق مالکیت خصوصی برای اشخاص و طبقات و ایلات و طوایف بوده است. کاتوزیان دولت را در تاریخ ایران به عنوان ساختاری واحد و منسجم نشان می‌دهد که زمین مهم‌ترین منبع قدرت آن بوده و خود «مالک مستقیم زمین» محسوب می‌شد به طوری که دولت بر اساس چنین قدرت و جایگاهی می‌توانست زمین را هرگاه اراده می‌کرد در بین افشار و افراد وابسته به خود توزیع و هرگاه می‌خواست این امتیاز را سلب می‌کرد و به این گونه هیچ‌گونه حق مالکیتی برای هیچ کس در مقابل دولت وجود نداشت. (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص۷ و ۱۳۷۳، ص ۷ و ۱۸-۱۷) بازعم کاتوزیان انحصار حق مالکیت دولت بر زمین به عنوان مهم‌ترین منبع قدرت اقتصادی در نظام اجتماعی مبتنی بر اقتصاد زراعی و کشاورزی منجر به آن شده بود که برخلاف تاریخ اروپا، در تاریخ ایران طبقات اجتماعی به لحاظ حقوقی در وضعیتی ضعیف و ناپایدار باقی مانده و همواره وابسته دولت باشند و هیچ‌گاه «طبقه ارسستوکراسی که مبتنی بر انحصار مالکیت فئودالی به عنوان حق انفرادی و مستقل باشد و از طریق قوانینی مثل حق نخستزادگی در توارث و قانون حفظ ملک در خانواده، مالک تامین و تحکیم شود و در طول زمان تداوم یابد نمی‌توانست وجود داشته باشد و عملا هم وجود نداشت». (کاتوزیان، ۱۳۸۰،صص ۹-۸) در کنار فقدان ارسستوکراسی زمیندار و فقدان فئودالی، فقدان نظام اجتماعی و طبقاتی از نوع بورژوازی و نظام اقتصاد سرمایه‌داری متعلق به آن که در بستر شهرهای آزاد و تحت سایه حمایتی سلطنت شکل گرفت، از دیگر ویژگی‌های ساختاری هستند که کاتوزیان در مقایسه با تاریخ اروپا برای جامعه ایرانی در عرصه تاریخی تعریف کرده است. (کاتوزیان ۱۳۸۰، ص۹) در ادامه چنین الگوی تحلیلی که بر حاکمیت ساختاری غیرطبقاتی در تاریخ ایران تاکید می‌کند که به عنوان نتیجه و پیامد منطقی چنین الگوی تحلیلی مطرح می‌شود، این است که در طول تاریخ ایران طبقات اجتماعی وابسته دولت بوده‌اند و دولت بر تمام نیروی و سرنوشت آنها مسلط بوده و در نتیجه به جهت فقدان ضمانت‌های حقوقی در حق ملکیت و موقعیت اجتماعی طبقات، تحرک اجتماعی در طول تاریخ ایران شکلی شدید داشته است. به طوری که به علت نبود مرزبندی‌های طبقاتی و سلطه بلامنازع دولت بر تمام بخش‌های جامعه، افراد از هر موقعیت اجتماعی می‌توانستند به بالاترین سلسله‌مراتب قدرت سیاسی و اجتماعی دست یافته یا به واسطه خودکامگی شخص حاکم موقعیت خود را از دست داده و به سطوح پایین‌ترین اقشار اجتماعی تنزل می‌یافتند. (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص۱۰)

۲- مساله «فقدان طبقات اجتماعی»

در کنار عنصر تضاد که اساس نظام تحلیلی کاتوزیان را درباره تاریخ ایران شکل می‌دهد، اتخاذ رویکرد تحلیلی ساختارگرا و مبتنی بر عاملیت ساختارها در تاریخ، در شکل نقش طبقات اجتماعی و نظام مالکیتی و تولیدی از نوع فئودالی و بورژوازی، دومین وجه الگوی تحلیلی کاتوزیان درباره تاریخ ایران است. البته کاتوزیان تاریخ ایران را در شرایط فقدان ویژگی‌های اروپایی، نه بر اساس وجود و نقش آفرینی طبقات اجتماعی، بلکه بر اساس فقدان یا وابستگی چنین ساختارهایی در مقابل دولت تحلیل کرده است. سومین وجه از الگوی تحلیلی کاتوزیان عنصر دولت است که بازپرداختن به این مقوله هم به نوعی میراثی از جامعه‌شناسی سیاسی اروپای عصر مدرنیته است که به شکل قدرتمندی آثار خود را در تحلیل‌های مارکسیستی نشان داده است تفکری که دولت را به لحاظ تاریخی نماینده طبقات اجتماعی و در تحلیل‌های مارکسیستی به عنوان نماینده طبقات حاکمه نشان می‌دهد. (بوبنسنت، به ۱۳۸۱، صص ۲۲۶-۲۱۱ و منوچهری، ۱۳۷۶، ص۴ تا ۱۱) بر اساس چنین الگوی تحلیلی با توجه به اینکه کاتوزیان در تحلیل نمونه طبقات اجتماعی متصور برای جامعه ایران را نمی‌بیند، در نتیجه در غیاب طبقات اجتماعی مبتنی بر قدرت در تاریخ ایران به عنوان کارگزار اصلی و در عین حال ساختاری فاقد پایگاه و مبنای طبقاتی نشان می‌دهد که به نتیجِ آن فاقد دیگر نزول یا به طبقهای صعود کند و به عبارتی ممکن بود از مقام وزارت به هیچ و از هیچ به مقام وزارت برسد و دلیل اینکه چرا در ایران دارایی خصوصی وجود داشته باشد، بنا‌بر این نیست». (همان، ۱۳۷۳، ص ۱۶-۱۷ و ۱۳۸۰، ص ۱۶۹) بنابراین در این جامعه تحرک اجتماعی بیرا بود که تا حدی به کوتهٔ قدرت و سلطنتی و دولت و تاج و تخت و تاج و تخت و تاج و ایران را نشامی و خفه و عمد استمرار و ناهمتی تمامی اشکال مالکیت خصوصی (همان، ۱۳۷۷، ص ۶۹) که دولت‌ساز از فقدان طبقه بورژوازی و طبقه فئودال در تاریخ ایران بوده (همان، ۱۳۷۷، ص ۵) و حاکمیتِ چنین شرایطی را هم در نهایت ناشی از عقل‌انحلال ایران بعنی عنصر خودکامگی و قدرت و اختیارات بلامنازع دولت دانسته است (همان، ۱۳۷۷، صص ۱۶-۱۵ و ۱۳۷۴، صص ۹۰ و ۶۳) از نگاه کاتوزیان گرچه در ایران فقدان اجتماعی (از قبیل زمیندار و تاجر و جز آن) همیشه وجود داشته، اما جامعه ایران به مفهوم جامع اروپایی طبقاتی نبوده و به همین خاطر «دولت ایران به نمایندهٔ طبقه فئودال بوده و نه هیات اشرافیت بورژوازی». (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ص ۹۳ و ۱۳۷۷، صص ۱۶ و ۱۳۸۰، صص ۱ و ۳۷ و ۳۲ و ۴۳ و ۴۹، ص ۹۰) درواقع بر اساس چنین ملاحظاتی می‌توان گفت که در نگاه کاتوزیان، ساخت مسئل و موجودیتی متعلق به خود نه نام جامعه و تاریخ ایران حضورش کمرنگ و نابسامانی وسیع با آنچه در اروپا به لحاظ تاریخی تعریف شده عموما صفت عکس جامعه اروپایی است که به لحاظ تاریخی تحت‌تاثیر جامعه اروپایی و صفات مطلوب فرض‌شده برای آن بیان شده است (صدقی، ۱۳۹۱، ش ۱، ص ۱۲۳) در واقع برخلاف ادعاهای کاتوزیان، شواهد و تحلیل‌های وی در درباره تاریخ ایران شامل مجموعه‌ای از مستندات گزینشی و اظهارات ارزشی و هنجاری‌اند که عموما بر اساس استدلاتی به تجربیات تاریخی اروپا به عنوان امری مطلوب شکل گرفته‌اند. (میرمحمدی و منوچهری، ۱۳۸۱، ش ۳، ص ۲۱۳ و ۲۱۷ و ۲۱۲)

نتیجه

در نظام تحلیلی کاتوزیان درباره بیان ویژگی‌های جامعه ایرانی در عرصه تاریخی‌ش می‌توان فرآیند و سطوح تحلیلی چندین‌گانه‌ای را نشان داد که عموما در رویکردهای نظری معطوف به تحلیل پدیده‌های اجتماعی و تاریخی حاکم هست استفاده که مدعی بدیع و اصیل‌بودن و منطق‌بودن آنها با واقعیات تاریخ ایران است. اینتا تلهای در بیان جیستی و ویژگی‌های شکلی و ماهوی جامعه ایرانی در عرصه تاریخی کرده و آن را به عنوان جامعه استبدادی گرفتار در نظام سیاسی خودکامه و دولت استبدادی نشان داده که همان نظریه «دولت و جامعه استبدادی» وی را شکل می‌دهد؛ گونه‌ای از نظام سیاسی و اجتماعی که «مشخصه‌های تاریخی» صفت ذاتی و مهم‌ترین مشخصه آن محسوب می‌شود. در مرحله بعدی وی در راستای عقلانی‌شدن «وضعیت بهم‌پیوسته عقب‌ماندگی و استبداد در تاریخ ایران، ویژگی‌های قلیمی و جغرافیایی خاص جامعه استبدادی» تاریخی، صفات